بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه وفي كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكته ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

بحثي كه در صراط مستقيم در الميزان و در سوره حمد خدمت دوستان عرض شد يك بحث پر دامنه اي است كه ما در همين حدي كه مرحوم علامه وارد شده بودند با همين اشارات وارد شديم ولي بحث صراط يكي از بحثهاي عظيمي است كه در بحث ولايت بحث هدايت بحث حقيقت دين تمام اينها بحث صراط مصداق دارد و آنجاها پياده مي شود و در روايات ما تطبيق شده اما ما ديگر آن بحثها را وارد نشديم و يك اشاره اي انشاءالله در انتهاي بحث ايشان مي فرمايند به اين مسئله اما ديگر تفصيلا وارد نمي شوند فقط اين را يادمان باشد كه عرض كرده بوديم كه صراط مهيمن بر همه سبل است با همه سبل هست به نحو لابه شرط كه يجمتع مع الف شرط تمام سبيلها اختصاصات و امتيازاتي دارند نسبت به همديگر اما سبيل وقتي كه مي رسد به صراط صراط مهيمن بر آن است مهيمن است يعني چه؟ يعني حقيقت او همين صراط است اگر اينطوري شد همه سبل با همديگر در اصل صراط كه روح آنهاست وحدت دارند رابطه دارند سبل با همديگر با اين روح رابطه دارند و اين وحدت سبب وحدت آنها مي شود لذا اين سبل راههاي به سوي خداي تبارك و تعالي هستند اما اين راهها همه تجليات صراطند در جهت مخالف اين طور نيست در جهت مخالف صراط تمام سبيلهايي كه در مقابل صراط هستند كه عنوانش را در تحت عنوان كلي صراط جحيم ما مي گنجانيم در روايات و آيات به اين اشاره كردند كه صراط جحيم روح نيست نسبت به آنها چون روح سبب حيات است و جحيم سبب حيات نيست لذا در جهنم لا يموتون فيها ولا يحيي در او لا يموت فيها ولا يحيي نه در او زنده مي مانند و نه مي مانند لذا جحيم در آنجا روح ندارد لذا تمام سبيلهاي قي تمام سبيلهاي ضلالت مثل يك مشت آرد پراكنده مي ماند مثل يك مشت اشياء پراكنده اي كه به ظاهر در كنار هم هستند لذا كساني هم كه بر سبيل قي هستند همين گونه هستند اين خيلي دنباله اش تحليل از آن در مي آيد دنباله اين مسئله كه باطل در باطلش واحد نيست ممكن است متحد بشوند اما واحد نيستند اما حق در حقانتيتش با هم حقند با هم واحدند اگر متفرقند عرضي است يك جهتي در آن است لذا جهت اصليشان در اهل حق كساني كه دنبال حق هستند وحدت است اگر يك جايي مي بينند كه اهل حق با هم تعارض دارند معلوم مي شود كه اين تعارض عرضي است اما در باطل اگر يك جايي مي بينيد اهل باطل در كنار هم جمع شدند اين جمع شدن عرضي است بلكه اساس باطل كثرت است تفرق است ذاتش تفرق است روح ندارد چون روح ندارد لذا اگر در بحث اجتماع و بحث اجتماعيات ذكر مي شود كه ما يك روح جمعي داريم اين روح جمعي واقعا وجود دارد و موجود است چرا؟ چون از مجموعه ايمانها كه كنار همديگر است اين روح ايجاد شده است نه از مجموعه افراد، چون حقيقتا آنچه كه كنار هم قرار مي گيرد حقايق ايمانيه است صفات ايمانيه است كه كنار هم قرار مي گيرد نه افراد كنار هم قرار بگيرند لذا اگر در قرآن كريم گاهي خطاب يا ايها الذين آمنوا مي كند اين يا ايها الذين آمنوا با اين نگاه است كه صفات ايماني در وجود اينها است و سبب وحدت است اگر كفار و خطاب مي كنند كفار در كفرشان با اينكه مشتركند اما وحدت ندارند ولي اهل ايمان در ايمانشان به وحدت مي رسند چون اين حيات است روح است روح دارد اگر كسي اين بحث را بعدا دقيق بشود پي بگيرد در نظام اجتماعي در نظام ارتباطات در نظام برنامه ريزي اين خيلي مؤثر است كه انسان واقعا يقين كند كه اهل ايمان در صفات كماليشان با همديگر وحدت دارند يك روح دارند يك واحدند و اگر كثرتي است عرضي است لذا كثرت عرضي را يك طور مي شود برنامه برايش ريخت براي برداشتن و رفع آن در جامعه ايماني براي كثرت ذاتي يك طور ديگري بايد برنامه ريخت براي برداشتن كثرت دو نوع برنامه ريزي مي خواهد اگر ما جامعه اهل ايمان را به همان ايمان اوليه قائل باشيم نه به ايمان كامل كه هر چه آن كاملتر مي شود وحدت آكد مي شود چون وحدت سنخش سنخ وجود است يعني هر قدر وجود شديدتر بشود وحدت شديدتر مي شود اما از همان مرتبه اولي ايمان مرتبه اول وحدت وجود دارد يا خير وجود دارد آن روح ايمان وجود دارد بله لذا صراط در اينجا كه اينجا مي فرمايد كه صراط واحد و مهيمن است و روح نسبت به سبل است اين خيلي دنبالش كار مي رسد به فرمايش آقاي حسن زاده كه كار مي رسد يعني دنبال اين خيلي فروعات متفرع مي شود برايش از برنامه ريزي اخلاقي از برنامه ريزي اجتماعي از برنامه ريزي اقتصادي از برنامه ريزي مديريتي از غايتها و اجتماع مثلا يك مديريت ديني در يك مجتمع در يك اداره در يك جا با اين نگاه خيلي تفاوت مي كند تا اداره كردن در يك مجتمعي كه بر اساس ايمان نيست بر اساس حضور افراد است حضور افراد در آنجا هست كه حضور افراد وحدت ايجاد نمي كند حضور افراد يك مشت عدد كنار همديگر است آني كه سبب وحدت مي شود خصوصيات ايماني است پس اگر بخواهيم خلاصه كنيم اين بحث را كه از بحثهاي سابق بوده اين است كه اگر ما بيان مي شود در اينجا كه صراط روح بر سبل است يعني حقيقتا هر جمعي كه در صفات ايماني كنار همديگر جمع مي شوند حتي اگر اين صفات ايمانيشان با همديگر مختلف است يعني يك كسي صفت شجاعت ايمان در وجودش است يك كسي صفت سخاوت ايماني در وجودش است ديگري صفت عفت ايماني در وجودش است و ديگري صفت چهارم و صدمي صفت صدم اما چون روح ايمان در وجود اينها به اطوار مختلف متجلي شده حقيقت روح ايمان با تمام اينها متحد است و اينها در اين روح مشتركند لذا اينها با همديگر واحدند و آن روح ايمان هم كه حقيقت لابه شرط است آن حقيقت مي شود حقيقت ولايت كه لابه شرط است مي شود حقيقت ولايت لذا هر كسي در هر تجلي از تجليات ايمان دارد جلوه اي از جلوه هاي ايمان ولايي را آشكار مي كند لذا مرحوم آقا سيد محمد الهي برادر علامه طباطبايي رحمة الله عليهما مي فرمايد كه هر مؤمني هر صالحي آينه دار طلعت امام زمان است امروز كه دارد به قدر وجودش از جهت ايمان او را نشان مي دهد به قدر وجودش از ظرفيت ايمانيش دارد او را نشان مي دهد با اين نگاه اگر ما در يك جامع ايماني اساس را بر احترام و روابط احترام آميز مي گذاريم حقيقتا داريم به كه احترام مي كنيم هر قدر احترام براي مقام ولايت قائليم براي مؤمنين داريم اين را به جا مي آوريم چون اين دارد او را نشان مي دهد به همان نسبتي كه ظرفيت وجودي دارد با اين نگاه كه صراط مهيمن است دنباله اش چقدر خصوصيات اصلا برنامه ريزي تغيير مي كند يك جمعي را در كنار هم قرار مي گيرند محور وحدتشان را صفات ايماني قرار مي دهند تا صفات ك؟؟‌لذا باطل در بطلانش هيچگاه وحدت ندارد چون حيات نيست در آنجا روح در آنجا نيست هر چند ممكن است اتحاد داشته باشند اما اتحاد در آنها عرضي است اتحاد در آنها در اهل باطل عرضي است لذا به ادني فشاري از هم پاشيده مي شود اتحاد عرضي خصوصيتيش اين است كه با قدري فشار از هم گسسته مي شود اما وحدت ذاتيه اتحاد ذاتي با فشار از هم گسسته نمي شود اگر هم گسستگي ديده مي شود گسستگي عرضيه است كثرت عرضيه است لذا براي رفع كثرت عرضي يك طور برنامه بايد ريخت براي رفع وحدت عرضيه يك طور برنامه را بايد ريخت براي شدت وحدت ذاتيه يك طور بايد برنامه ريخت براي شدت كثرت ذاتيه كه در اهل باطل است كه تفرقشان شديدتر بشود به خودشان مشغول شوند اللهم الشغل ظالمين بظالمين يعني اينكه كثرتشان تعارضاتشان پررنگتر شود تا اينها از مؤمنين دست بردارند فشارشان را به مؤمنين كمتر كنند اين بحثي بود كه از نتايج بحث صراط بود منتها ما داشتيم روايات را مي خوانديم براي اينكه دوره شود و يادمان نرود كه صراط چه آثاري دارد هر چند خيلي مباحث را عبور كرديم رسيديم به اين روايت شريف كه في المعاني ايضا عن علي عليه السلام في معنا صراط الذين اي قولوا اهدنا الصراط الذين انعمت عليهم بتوفيق لدينك و طاعتك هدايت كردن ما را هدايت كن به صراط يعني بتوفيق لدينك و طاعتك ما را موفق كن به دين خودت و طاعت خودت اين توفيق خيلي بيان عالي دارد كه حقيقتش است انشاءالله يك فرصت ديگري كه حقيقت توفيق كه خداي تبارك و تعالي سبب توفيق است و انسان طلب توفيق مي كند حقيقتش چيست فقط يادتان باشد كه يك نكته اي دقيق است قوي دارد انشاءالله يك فرصت بايد اين را بحث كنيم

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

اين را مي خواهيم انشاءالله امروز تمام كنيم سؤآلش خوب است اقلا در ذهن بماند يك دفعه ديگر طلب كنيد مي فرمايد كه بتوفيق لدينك و طاعتك اين بحث كه الان در رابطه با وحدت عرض كردم ما بالمال و الصحه اين كه مي گويد اهدنا الصراط الذين انعمت صراط مال و صحت نيست مال نسبت به كميت منفصل صحت هم كميت متصل، كه اين ديگر در حتي به آن كيفيت متصل عيبي ندارد صحت اين سلامتي و مال هم مي گويد هر دوي اينها در اين طلب اينها ديده نشده اهدنا الصراط در اين طلب اينها ديده نشده فوق اينها ديده شده كه لذا مي فرمايد فانهم قد يكونون كفار او فساق اهل مال و اهل صحت گاهي اهل كفرند و اهل فسق جمع مي شود مال داشتن و صحيح و سالم بودن با كافر بودن و فاسق بودن چون جمع مي شود پس معلوم مي شود كه مايز بين اهل ايمان و غير اهل ايمان صحت و مال نيست خيلي جالب است روايت مايز اين نيست چون اين مشترك است صحت و مال در بين اين دو دسته مشترك است هر چند صحت و مال در هر يك طوري به كار گرفته مي شود غايتش در غايت با هم مختلفند كه اين بيان خيلي عالي است كه ما علامه مي فرمايد كه ما دنيامان هم دنياي اهل كفر نيست يعني اينطور نيست كه ما دنيامان مثل دنياي اهل كفر باشد به اضافه يك اضافه اي نه اينگونه نيست يعني ما دنيامان قصدمان همان رفاهي باشد كه اهل كفر دارند يك اضافه اي هم ما داشته باشيم كه معنويت هم داريم اين مي شود التقاط ما دنيامان هم ماهيتا با دنياي آنها متفاوت است اگر رفاه هم صحبت مي كند صحبت از رفاه هم مي شود رفاهي كه ما مي گوييم كاملا ماهيتا با رفاهي كه آنها مي گويند متفاوت است خدا رحمت كند يادم نمي رود آيت الله العظمي بهاءالديني رحمة الله عليه يك كسي يك دفعه آمد نزد ايشان رفته بود خارج برگشته بود خيلي خلاصه آنجا يك چيزهايي ديده بود خوشش آمده بود مي گفت آقا آنجا خيلي نظم عالي است آقاي بهاءالديني باور كنيد من هنوز چهره اش يادم نمي رود از بس كه برافروخته شد قرمز شد خيلي شديد اين رگهاي گردنش ؟‌بود آقاي بهاءالديني رحمة‌الله عليه س؟؟ هم بود انسان لاغر اين رگها زود مي زند بيرون آدم س؟؟‌سختر رگ بيرون مي آيد اينقدر اين فشار و خشمگين شد يك سيد روحاني هم بود اين كه اين حرف را زد به او گفت سيد چرا نمي فهمي بفهم اين را نظم آنها نظم حيواني است آ» نظم حيواني است بفهم اين را چند بار خيلي تعبير سنگيني است يعني بحث شعار نيست يعني غايت وجودي آنها در يك نظم مي شود يك نظم حيواني نظم انساني نيست نظم انساني از يك مبدأ فكري نشأت مي گيرد كه نازله آن است من نمي گويم در جامعه ما نظم الان به تمام جهت رعايت شده نه اين را نمي گوييم اما ميگوييم آن نظمي كه آنجا است نظم مطلوب ما نيست ما نظم مطلوب داريم ايده آل در نظم داريم اما ايده آل در نظم ما اين نيست كه به آنجا برسيم نه اين نيست او يك حساب سوداگرانه است كه حساب مي كند كه مثلا اين نظم به نفعش است در اين كه اگر رعايت كند سود بيشتري عارضش مي شود يا اگر رعايت نكند ضرر زيادي متوجه او مي شود با شدت ضرر و با جذب سود اين نظم را ايجاد كردند عادي هم شده عادت هم شده ملكه هم شده اما اين مطلوب نيست در نظام وجودي ديني ما بلكه در نظام ديني ما وجود يك نظام ديني ما آن نظمي كه از يك مبدأ الهي كه خداي تبارك و تعالي در وجود حاكم مي شود آن نگاه كه ا نسان خودش را مظهر او مي بيند اين نظم مي شود نظم ايده آل ما كه همچنانكه بين اسماء الهي نظم حاكم است و آنها مدبراتند با اين مي شود مبدأ نظم در وجود اين اما اين نظم كجا آن نظم كجا اگر كسي غايت نظم را او ديد او دهنش را آب انداخت معلوم مي شود اگر برود در جامعه حيوانات هم سر بكشد اين مورچه ها را ببينيد چقدر دقيق پشت سر هم راه مي روند يك نفر مقاله اي نوشته بود كه ما اگر ترافيكمان را از سيستم مورچه ها استفاده كنيم راه بندان نمي شود ببينيد پشت سر هم راه مي روند يكي از يكي جلو نمي زند يك خط از اين ور يك خط از آنور اگر يكي اولي پيچيده باشد راه را دورتر هم كرده باشد همه اينها طبق آن علامت گذاري او مي پيچند از آنجا مي روند اين يك نظم است تكويني هم هست اما اين نظم تكويني از يك مبدأ كه در مرتبه وجودي اين است نشأت گرفته اگر انسان بخواهد اين نظم را در راه رفتن ممكن است اين جواب دهد اما بخواهد در نظام وجودي اين نظم را ايجاد كنداين نظم در مرتبه مورچه بودن است در اين مرتبه انسان را رشد مي دهد نه بيشتر لذا حواسمان باشد كه اين كلمات بزرگان گاهي يك كلام كوچك است اما فرمايش علامه كه دنياي ما با دنياي آنها متفاوت است اين طور نيست كه ما آن را بخواهيم باضافه نه اينطوري نيست اصلا ماهيتا متفاوت است يا فرمايش آيت الله العظمي بهاءالديني كه نظم آنها هم نظم حيواني است نه نظم انساني اينها را يادمان باشد اين باعث نمي شود خودمان را تخطئه كنيم بگوييم چون ما نظم نداريم نظم حيواني عيب ندارد او هم نظم ندارد ؟؟ ما ايده آلمان بالاتر از آن است حسرتمان بيش از اين بايد باشد كه چرا نظم را نداريم چون نظمي كه ما مي خواهيم نظمي است كه غايتش خيلي عظيمتر است لذا حسرتش بايد بيشتر باشد حسرتي كه اينها رعايت ظاهر هم را مي كنند در ادامه روايت مي فرمايد كه اينجا فرمود كه جمع مي شود مال و ثروت با كفر و فسق و هم الذين قال الله و هم يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله و في العيون عن الرضا عليه السلام عن ؟؟ اميرالمؤمنين عليه السلام قالوا لقد سمعت رسول الله صل الله عليه و آله و سلم يقول من شنيدم كه رسول خدا مي فرمود قال الله عزوجل اميرمؤمنان مي فرمايد كه سوره فاتحه دو قسمت است اين را انشاءالله تند تر مي خوانيم دوستان تطبيق و شرحش را داشته باشند تمام بياناتش گذشته نكته اش اين است كه اين نيابتا خداي تبارك و تعالي از زبان عبد رسم عبوديت را دارد بيان مي كند نيابتا عن العبد خداي تبارك و تعالي رسم عبوديت را دارد بيان مي كند قال الله عزوجل قسمت فاتحة الكتاب بيني و بين عبدي فنصف حالي و نصف حال عبدي و لعبدي ما سئل چون اين را تقسيم كردند بين و خودم و عبدم و نصفش براي عبدم است و لعبدي ما سئل هر چه كه مي خواهد نشان مي دهد با اينكه در اينجا سؤال روشن است معلوم است كه سؤال چيست اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم اما مي فرمايد لعبدي ما سئل هر چه بخواهد در همين سوره از چه حكايت مي كند اين با اينكه سؤال را اين با خود خدا بيان كرده يعني ما سئل العبد از اين خارج نيست چون دنبال يك كمال مطلوبي است دنبال آن حقيقت گمشده اي است هر كسي هر سؤالي دارد مي كند هر چند مفهوما مختلف است اما حقيقتا و مصداقا سؤال همين است خيلي عالي است و لعبدي ما سئل هر چه بخواهد اينقدر خدا در اين مسئله كه سازنده اين انسان است به خودش مطمئن است مي داند كه هر چه بخواهد در دائره اهدنا الصراط المستقيم است لذا نشان مي دهد كه صراط مستقيم چقدر كشش دارد و عظيم است كه هر كه هر چه بخواهد آن حقيقتي اس كه در صراط مستقيم است لذا هر كمالي را كه شما دست بزنيد چون انسان كمال را مي خواهد نقص را كه نمي خواهد حالا مراتب كمال هر كه هر كمالي را بخواهد در صراط مستقيم موجود است لذا اگر در روايت مي فرمايد ان الصراط المستقيم نحن صراط المستقيم اگر مي فرمايند نشان مي دهد كه ما تمام و كماليم ما مطلوب شماييم هر چه شما بخواهيد ماييم دنبال هر چه مي گرديد آن چيزي كه دنبالش هستيد ماييم نكات جالب كنار هم مي آيد يعني انسان حشري با غير ندارد هر چند مصداقا اشتباه گرفته باشد اما مفهوما دنبال همين است لذا مي فرمايد گاهي يك كلام است اما اگر بخواهيد اين سر نافه را بگشايي و باز كني مي بيني بوي نافه همه جا را پر مي كند لعبدي ما سئل چقدر قدرت بيان است كه از يك دعا كه اهدنا الصراط المستقيم است مي گويد لعبدي ما سئل هر چه بخواهد در اين است لذا مي فرمايد اذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحيم قال الله جل جلاله بدع عبدي بسمي و حق علي ان اتمم له اموره اين رسم عبوديت است كه دارد ياد مي دهد به ما كه در بسم الله اينطوري بخواهيم و ابارك له في احواله فاذا قال الحمدلله رب العالمين قال الله جل جلاله يعني هر ندايي كه ما مي كنيم در سوره حمد هر لفظي را كه به كار مي بريم خداي تبارك و تعالي پاسخي هر بار مي دهد اگر گوش باشد پاسخ را مي شنود نه پاسخ تقديري باشد پاسخ حقيقي است اگر پاسخ حقيقي باشد اين گوش كر است در شنيدن نه اينكه پاسخ نيست براي بعضي ها باشد براي بعضي ها نباشد راه ندارد چون خدا در آن انفعال راه ندارد پاسخ خدا دائمي است اما گوش شنوا نيست لذا مي فرمايد اين را تمرين كنيم در نمازهايمان يكي از اسباب حضور قلب مي شود كه هر يك از اينها را كه داريم به كار مي بريم با يك مكثي كه جواب خداي تبارك و تعالي را به دنبالش مي شنويم كه بسم الله الرحمن الرحيم قال الله جل جلاله بدع عبدي به اسمي و حق علي ان اتمم له امور و ابارك له في احوال فاذا قال الحمدلله رب العالمين قال الله جل جلاله حمدني عبدي و علم ان النعم لتي له من عندي مي گويد بنده ام دارد اقرار مي كند كه هر چه كه دارد از من است هر نعمتي دارد من به او داده ام دارد اين را اقرار مي كند و ان البلاي لتي دفعت عنهم بتطولي آن بلايا كه يا دفعت عن بتطولي آن بلايا كه از او دفع شده به تطول و نعمت من است با دست من آن بلا از دست او يك بنده خدا مي گفت اگر چشم ما باز شود در عالم نگاه كنيم اساس بر مردن است از بس بلايا شديد است منتها چون ما بلايا را نمي بينيم كه چطور از ما مندفع مي شود مي گفت كافي است كه كسي نظام ويروسها را و ميكروبهاي در هوا را بشناسد كه اطراف ما هست اگر همينها را بشناسد كفايت مي كند آنچنان حول و هراس اين را بگيرد كه جرأت نكند با مردم معاشرت كند تنفس كند چيزي بخورد يك غذا مي خواهد كه بخورد پر از سموم است در اين ولي بدن ما چطور انسان با جرأت و جسارت همه اينها را تنفس و ارتباط و خوردن را مي گفت اين معجزه است ما؟؟ منتها ما اين معجزه را عادت كرده ايم معجزه نمي بينيم اگر كسي ببينيد آن حقايق را مي فهمد كه ماندن معجزه است لذا اينجا كه مي فرمايد كه بلايا را من از او دفع مي كنم نه اينكه بلايايي كه گاهي ممكن است پيش بيايد بلايايي كه در هر لحظه اش گاهي صدها بلا دارد دفع مي شود لذا خداي تبارك و تعالي در آنجا كه مي فرمايد كه دعاي شما گاهي استجابتش به اين است كه دفع مي كنم بلايايي كه به سوي شما متوجه بود ولي شما متوجه نشديد و آن بلا دفع شد و نفهميديد كه بلا دفع شد خب خدا چقدر در اين كار مظلوم است كه دفع بلا مي كند همه را مرتفع مي كند بنده هم متوجه نمي شود با خيال راحت طلبكار كه خدا پس دعاي من چه شد، چرا مستجاب نشد ناراحت طلبكار، اين مظلوميت است خداي تبارك و تعالي بنايش بر اين نيتس كه كارهايش را همه را به ما نشان دهد وگرنه ديگر آنجا به خدا ايمان آوردن هنر نبود اگر همه را نشان مي داد، انسان مي ديد قدرت مطلقه است مي يافت وجود قدرت مطلقه را مي ديد همه چيز را از او مي ديد در مرتبه اول خب تسليم مي شد انسان نسبت به قدرت مقهور است وقتي قدرت را مي بيند هر چه قدرت قوي تر باشد مقهور بودنش شديدتر است نسبت به علم نسبت به قدرت انسان مقهور است اينها را انسان خاضع است نسبت به آن منتها خضوع درست و خضوع غلط داريم افراطي و خضوع معتدلي انسان نسبت به علم و قدرت خضوع است همين است كه خداي تبارك و تعالي را انبيا را با علمي مي فرستاد كه خضوع حتي صفات نيك خضوع مي آورد در مقابل صفات نيك اينها كمالاتي است كه خضوع فطري مي شد براي انبيا چون همه صفات نيك را داشتند اينها يك بحث جالب دارد كه اصلا براي انبيا خضوع مردم فطري بود لذا اگر كسي مقابله مي كرد خود اين يك اتمام حجت بود لذا در روايت دارد كه هيچ صفتي در انبيا كه باعث بشود كه زنندگي ايجاد بكند به طوري كه بعضي ها گريزان شوند بعدا حجت داشته باشند كه ما از اين نبي گريزان شديم چون اين صفت بد در آن بود امكان ندارد در نبي باشد حتي سلامت جسم انبيا به گونه اي است اينها مريضي نمي گيرند كه مريضي سبب گريز شود امكان ندارد حتي نسبت مي دهند به آنجاي كه ايوب نبي مريضي واگيردار گرفت روايت مي آيد با شدت نفي مي كند كه اصلا امكان ندارد اين قاعده نيست كه مريضي واگيردار شود باعث شود تا مردم از اين فرار كنند حجت داشته باشند يعني فرار از انبيا حتما خلاف فطرت است چون فطرت نسبت به كمال خاضع است انبيا تمام كمال در وجودشان بوده لذا مردم نسبت به مردم خضوع دارند فطرتا و اگر گريزانند خود اين يك اتمام حجت است عليه آنها، اين يك قاعده است حالا هر روايتي كه خلاف اين باشد اگر ديديد نترسيد بزنيد به ديوار اگر نتوانستيد معنايش را درست ببينيد و واقعا ديديد لذا مي بينيد در مقابل اين قاعده رواياتي كه بوده اين روايات را خود حضرات معصومين گاهي مي زدند به ديوار كه اين روايات به شدت غلط است و بعضي وقتها خود عالمين بزرگ ما در طول تاريخ اين روايات را مجهول مي ديدند و سريع اعلام مي كردند با اينكه اهل احتياط بودند و سريع مي گفتند اينها صريح درغلط بودن است اين خصوصيت قاعده است كه كه انبيا خضوع مردم در مقابلشان فطري است چون كمالات وجودي را دارند كه فطرت در مقابل كمال وجودي خاضع است و اينها كمال دارند لذا فطرتها در مقابل اينها خاضع است اگر كسي مي خواهد از اينها رو برگرداند بايد يا جاهل باشد كه جهلش عذرش بشود غاصرانه باشد يا نه اگر روبرگرداند با علم اين عناد دارد اگر جهل هم باشد جهل مصداق را اشتباه گرفته او جاي خودش را دارد كه سبب تنبه در وجودشان ايجاد مي شود لذا مي فرمايد در ادامه بحث كه دور شديم از اينجا وان البلاي التي دفعت عنه بتطولي اشهدكم اني ازيف در جواب اين الحمدلله رب العالمين خدا مي گويد اشهدكم اني ازعف له الي نعم الدنيا نعم الآخرة ‌من هم اين را به آن اضافه كردم و مضاعف كردم و اتف عنه بلاي آخره كما دفعت عنه بلاي الدنيا آنجا هم من بلاي دنيا را از او مرتفع مي كنم اگر كسي با اين نگاه بگويد در آخرت در مقام امن قرار مي گيرد آن حالت امني كه در روايت وعده دادند و اذا قال الرحمان الرحيم قال الله جل جلاله شهد لي عبدي ان شهادت داد عبدم كه من الرحمان الرحيمم اشهدكم لافرن ؟ رحمتي هزه و ا؟؟‌عطايي نسيبه و اذا؟؟ قال الله تعالي اشهدكم دائم دارد شهادت مي گيرد يعني خداي تبارك و تعالي دارد در ملئي اين شهادت را در ملئي از ارواح اين شهادت را مي گيرد كه اين قطعي و محقق است يعني يك وعده نيست فقط كه وعده ساده اي باشد كه سر ما را بخواهند شيره بمالند اشهدكم دائم در آن است كه اين هم مظلوميت خدا است خدا كه يك فرمايشي مي فرمايد كه عين صدق است اما اشهدكم مي گويد كه باورمان شود به قدر باور ماست اشهدكم كم اعترف باني ان المالك يوم الدين لأصح ال؟؟ يوم الحساب حسابه اگر كسي باور دارد و اينجا مي گويد مالك يوم الدين من هم آنجا حسابش را سهل مي كنم و لتقبل حسناته و اتجاوزه ان سيئاته و اذا قال اياك نعبد قال الله عزوجل با خودمان عهد كنيم نمازمان را چند وقت با اين روايت و خطاب بخوانيم كه هر كدام از اين فرازها را كه مي گوييم اين جوابها را بشنويم و اذا قال و ايا قال الله عزوجل صدق عبدي اياي يعبد اشهدكم لاصيبنه علي عبادتي ثواب يقبطه كل من خالفه في عبادته بي و اذا قال و اياك نستعين قال الله تعالي بي استعان عبدي و الي التجع اشهدكم لعيننه علي امر و لأقيصنه في شدائد ؟؟؟ يوم نوائب و اذا قال اهدنا الصراط المستقيم الي آخر سوره قال الله عزوجل عبدي و لعبدي و ما سئل هر چه مي خواهد بخواهد اين براي عبدم است قرار دادم براي او هر چه مي خواهد و قد استجبت لعبدي همه را اجابت كردم دربست حالا بخواهيم ما يك كمي بازاري كنيم مي گوييم نديده و نشنيده هر چه بخواهد من اجابت كردم از اين به بعد اين ديگر از باب ماست كه از زبان خودمان با فهم خودمان حرف بزنيم نديده و نشنيده هر چه بخواهد اجابت كنيم آن خدا چقدر نسبت به اين حاجات اين اشراف دارد كه مي داند كه هر چه بخواهد در آن دايره اي است كه براي تو همين صراط اجابت شده و اطيعت ما امل و آمنت ما منه و ج؟؟‌از هر چه اميد دارد به او مي دهم و از هر چه ترس دارد او را ايمن مي كنم بعد مي فرمايد شبيه اين از امام رضا عليه السلام نقل شده و اين ايشان مي فرمايد كه و هي تعيد ما مر مرارا ان السوره كلام له سبحانه اين سوره حمد كلام خداست بنيابت ان عبد في ما يذكره في مقام العباده و اظهار العبوديه من الثناء‌لربه و اظهار عبادت فهي صوره موضوعة للعباده اين سوره موضوع و وضع شده و اصل و اساسش براي عبادت و عبوديت است يعني سوره حمد لذا در هر نمازي كه نماز اصل عبوديت است سوره حمد لازمه نماز است جايگزين ندارد چون اصل وضع سوره براي عبوديت بوده تعبير خيلي تعبير زيبايي است اصل وضع سوره براي عبوديت است آن هم بيان الهي نيابتا عن العبد اين اوج عبوديت است وضع سوره براي عبوديت بوده آن هم نيابتا خداي تبارك و تعالي از جانب عبد دارد اين عبوديت را بيان مي كند پس ديگر بالاترين زبان عبوديت مي شود سوره حمد بالاترين زبان عبوديت مي شود سوره حمد لذا جا دارد كه در نماز آن بخصوص دو ركعت نمازي كه فريضه است در هر نمازي آن سوره حمد در آن دو ركعتي كه فريضه است لازم و اصل و غير قابل بدل است در آن نماز است كه عبوديت حقيقي در آن محقق شود و ليس في القرآن صوره تناظرها في شأنها هيچ سوره اي در قرآن با اين شبيه نيست و عني بذلك اگر اين را گفتيم منظور اين است كه اولا ان السوره بتمامه كلام تكلم به الله سبحانه همه اش كلام خداست في مقام نياب ان عبد في ما يقول اذا وجه وجه در مقام نيابت از عبد كي وقتي كه در مقام عبوديت است خدا دارد نيابتا از عبد در مقام عبوديت اين كلام را خيلي افتخار است براي ما كه اين سوره را خداي تبارك و تعالي در مقام عبوديت خودش نيابتا از ما دارد بيان مي كند خيلي عالي است خيلي انسان بايد مكيف شود با اين سوره كه اينگونه خداي تبارك و تعالي ما را به اين شرافت مشرف كرده في مقام نيابته عن عبد في ما يقول اذا وجه وجه في مقام ربوبيه و نصب نفسه في مقام العبوديه دومين اين است كه انها مقسم قسمي و نصف مما لله و نصف مما للعبد اينها امتيازات سوره حمد است سومي هم اين است كه انها مجتمله علي جميع معارف القرآنيه علي ايجازها و اختصارها و ان القرآن علي سئة العجيبه في معارف الاصليه و ما يتفرع عليها من الفروع من اخلاق و احكام في العبادات والمعاملات والسياسات والاجتماعيات والوعد و وعيد و قصص و عبر يرجع جمل بيانات الي توحيد و نبوت و معاد و فروعاتها و الي هدايت العباد ؟؟‌ اصله اولاهم؟؟ و عقباهم و هذه السوره همه اينها را دارد مبدأ و معاد و نبوت و مبدأ بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين الرحمن الرحيم معادش مالك يوم الدين حقيقت نبوت و دين چيست اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين كه صراط حقيقتش حقيقت نبوت و راه رسيدن به خداست و همچنين همه آن نعم و چيزهايي كه در همين صراط مستقيم قرار داده شده است مي گويد حالا قياس كن اين را با نماز نصارا نماز نصارا مي گويد اينگونه است كه ابان الذي في السموات و ليتقدس اسمك خدايا پدر ما كه در آسماني اول مي گويد پدر ما كه در آسماني يعني بينونت بينونت ازلي جداست او جدا ما جدا او در آسمان ما در زمين كه حالت فراق جدايي اي پدر ما كه در آسماني اسمت مقدس باد ملكوتت حاكم باد مشيت تو همچنانكه در سماء‌حاكم است در عرض هم حكومت داشته باشد و نافذ باشد به ما نان بده آن هم به قدر امروزمان به قدر كفاف امروزمان نان بده اعطنا اليوم همين امروز هم بده واغفرلنا ذنوبنا گناهان ما را ببخش كما نغفر عوض كاري كه ما مي كنيم گناهان ما را ببخش منتها چون ما گناهان ديگران را نسبت به خودمان مي بخشيم تو هم گناهان ما را ببخش عوض است ديگر، معاوضه است واغفرلنا ذنوبنا كما نغفر نحن ايضا للمذنبين الينا ولا تدخلنا في تجربه ما را ‌آزمايش نكن ما حسب ا لناس ان يقول آمنا و هم لا يفتنون راه ندارد و لقد فتنا من قبلهم تا صادق و كاذب آشكار شود اينجا مي گويند در نمازشان خدايا لا تدخلنا في تجربه ولكن بدون آزمايش نجنا من الشرير از شيطان و ابليس ما را نجات بده اين هم نماز نصارا است ما نمي خواهيم بگوييم هيچ كمالي در اين نيست اما ببينيد تفاوت اين نماز را با اين سوره حمدي كه اينجا بيانش شد كفايت مي كند حالا بقيه اذكار و اوراد نماز هم سرجايش ركوع و سجود و قيام و افعال و اذكار اينها هم جدا تسبيحات و همه جدا همين يك حمد با آن حمد آنها اين حمد ما بود آن هم قرائت آنها بود اين هم قرائت ما تفاوت از زمين تا آسمان است ايشان بعد اين را نقل مي كند و بعد مي گويد كه نقدش را خودتان بخوانيد ثم اقض العجب ؟؟ بعض ؟؟ مستشرقين/؟‌من علما ال؟/ اين حرف حرف يك بار ديگر هم ايشان تكيه كرد اشاره كرد الان اينجا هم به آن تكيه مي كند اين حرفي است كه در تفسير رشيد رضا خيلي دويده و خيلي ها به اين استناد كردند لذا حواسمان باشد كه اين نوع نگاه در وجودمان نباشد كه شبيه همان نگاهي كه ابتداعا خدمتتان عرض كردم ايشان مي فرمايد كه ثم اقض العجب ؟؟‌بعض ؟ المستشرقين كه همان ؟؟‌من علما الغرب و تبعه بعض من المتحلين بعضي مت؟ به اسلام كه اينها خودشان را مسلمان مي دانند ان الاسلام لا يربوا علي غيره في المعارف اسلام بر غير اسلام بر اديان ديگر در معارف ترجيحي ندارد چيز جديدي نياورده و ان جميع شرايع الله تدعوا الي توحيد همه به توحيد مي خوانند و تصفية النفوس بالخلق فاز والعمل الصالح همه در اين مشتركند انما تتفاضل الاديان في عراقه ثمرات الاجتماعيه اديان در آن ثمرات اجتماعي و ريشه هايي كه ثمرات اجتماعي را دارد با هم تفاوت دارد بعضي اجتماعي تر و بعضي كمتر اجتماعي و بعد مسيحيت را به عنوان يكي از اديان كاملا اجتماعي معرفي مي كنند بر خلاف آن ظاهري كه الان متراعا يعني گستاولو/؟ اين را مطرح مي كند اين را دليل مي گيرد كه مسيحيت اولويت هم دارد چرا چون اجتماعياتش روابط اجتماعي بين مردمش قويتر است و يال العجب كه اين اسلام با اين همه اجتماعياتش و آنوقت تازه اين اصلش را اشتباه كرده و فكر مي كند كه اديان در آن ثمره توحيدي و معارف يكسانند بعد ايشان مي فرمايد بيا اين ثمره توحيدي اين حمد آنها است آن هم حمد ماست خيلي ريشه در معارف تفاوت دارد بعد مي گويد كه اينها يكي است معارفش ايشان بعد در بحث روايي آخر وارد مي شود كه در اين بحث روايي آخر دو قسمت دارد كه در قسمت اول مي فرمايد الصراط المسقيم از امام صادق عليه السلام الصراط المستيم اميرالمؤمنين عليه السلام در بحار جلد 24 اگر رجوع كنيد متعدد اين دسته روايات را از صفحه 11 به بعد آورده همچنين مي فرمايد عن الصادق عليه السلام قال هي الطريق بمعرفة‌الله صراط چيست طريق به معرفة الله است لهما صراطان صراط في الدنيا اين صراط اگر كسي حقيقت صراط را شناخت آنوقت لحظه به لحظه بر صراط است صراط في الدنيا و صراط في الآخره صراط في الدنيا و صراط في الآخره صراط در دنيا چيست ام الصراط في الدنيا فهو الامام المفترز الطاعه چه جهتي از امام المفترض الطاعه صراط چيست رابطه با امامي كه مفترض الطاعه است يعني اوامر و نواهي بودن بر صراط است متن صراط حقيقت صراط ولايت و امامت است تمام حركت كردن در اين صراط هم اتيان اوامر و انتهاي نسبت به نواهي است اين حقيقت است يعني هر جايي كه انسان يك امري آمد تخطي كرد از صراط خارج شده هر جا نهي آمد مرتكب شد از صراط خارج شده رابطه اش با آن مقام ولايت در آنجا گسسته شده حقيقتا رابطه واقعي است نه رابطه اعتباري لذا مي فرمايد من عرف في الدنيا وقت ؟؟؟؟‌اگر كسي در دنيا اين امام را شناخت و اقتدا كرد به هدايتش مر علي صراط الذين هو جسر و جهنم في الاخره جسر و جهنم في الاخره يعني جهنم اساسش احاطه است پلي از روي آن عبور مي كند كه او اهل هدايتي كه به امام مفترض الطاعه اقتدا كردند مي توانند از اين پل بگذرند لذا جهنم جلوتر از بهشت قرار گرفته يعني كسي كه مي خواهد وارد بهشت شود بايد از روز جهنم عبور كند جسري كه بر جهنم است يعني نشان مي دهد كه دنيا اساسش اين است كه انسان را به سمت خودش جذب كند و انسان اگر حركت نكرد عبور نكرد در جهنم مانده حتي اگر هيچ عمل بدي هم نكند عمل خوب انجام ندهد والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات يا آنجا كه مي فرمايد لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددنا اسفل سافلين الا الذين امنوا و عملوا الصالحات همه در اين اسفل سافلين وارد مي شوند الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات اينها خارج مي شوند اينها خارجند و از انواع اينها شبيه اينها همان آيه ديروز هم كه عرض كرديم خدمتتان كه كل نفس بما كسبت رح؟؟‌الا اصحاب اليمين رحيم نيستند كه ديروز عرض كرديم يا در بحث معاد بود بعد مي فرمايد كه و من لم يعرفه اگر كسي اما را در دنيا ؟‌ ظلت قدمه في الاخره ؟؟ في نار جهنم باز مي فرمايد ليس بين الله و ليس حجة ؟؟ و ؟؟ دون ؟؟‌الله بما دون حجة‌ ستر نحن ابواب الله نحن صراط المستقيم نحن عيبة‌ علم عيبه؟؟ آن صندوق و خزينه نحن عيبة‌؟؟‌علم نحن تراجمة‌وحي نحن اركان توحيده اگر اينها راست باشد خيلي سخت است ولي خوبي اش اين است كه براي ما اينها مفهوم است والا اينها را مي دانستيم راست است و تخطي مي كرديم كه نحن عيبة‌علم نحن ابواب الله نحن تراجمة وحي ما وجودمان ترجمان وحي است يعني اگر وحي بخواهد ترجمه شود از مفهوم به مصداق آنجا ترجمه از مفهوم به مصداق است نه از لفظي به لفظ ديگر اگر بخواهد وحي بخواهد به مصداق كشيده شود به ترجمان در بيايد به ترجمان مصداقي ما ترجمان وحييم بعد مي فرمايد كه نحن اركان توحيد نحن موضع السره موضع السره سر خدا موضعش ما هستيم خداي تبارك و تعالي سرش موضعش ما هستيم خيلي عظيم است بعدي مي فرمايد كه باز از ابن عباس في قوله تعالي اهدنا الصراط المستقيم قولوا معاشر العباد ارشدنا الي مردم اهدنا الصراط المستقيم يعني خدايا ما را به حب محمد و اهل بيتش ما را هدايت كن بعد ايشان مي فرمايد كه كلمات ديگري هم هست اين روايات را كه اينجا به عنوان مصداق ما آورديم ايشان اينجا يك قاعده اي القا مي كند اين قاعده مهم است ايشان مي فرمايد كه في هذه المعاني روايت ال؟؟ و هذا الأخبار ‌من قبيل الجري جري يعني وعد المصداق للآيه جري يعني عد المصداق للآيه يعني يك مصداقي را براي آيه بيان كردند از كجا اين را استفاده كرديم واعلم ان الجري و كثير ما نستعمله في هذا الكتاب از اين به بعد يك قاعده است ما در كتاب مي گوييم از باب جري است اينجا توضيح مي دهد كه جري چيست ديگر تا آخر توضيح نمي دهيم و تا آخر هر جا گفتيم جري يعني اين و كثير ما نستعمله في هذا الكتاب اصطلاح مأخوذ من قول ايم؟‌اهل بيت عليهم السلام و في تفسير عياشي عن فضيل بن قصار قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن هذه الروايه ما في القرآن آيت الا ولها زهر و بطن و ما فيها حرف الا و له حد و لكل حد مطلع مي گويد اين از اين روايت سؤال كرديم ما يعني بقوله زهر و بطن اين معنايش اين است كه قال زهره تنزيله و بطنه تأويله منه بعضي از اين تنزيل و تأويل منه ما مذي و منه ما لم يكن بعد هنوز نيامده بعضي گذشته بعضي هم نيامده يجري كما يجر الشمس والقمر مثل اين كه خورشيد هر روز طلوع مي كند ماه هر روز طلوع و غروب مي كند مصاديق اين آيه دائما در حال طلوع جديد و طلوع بعد طلوع است لذا جري از اين يجري گرفته شده كما يجري الشمس ما ما اسم اين قاعده را گذاشتيم جري از اين روايت اخذ كرديم البته يكي دو تا روايت ديگر هم شبيه اين است خيلي با اين هم معارضه شده مقاله عليه اين بحث جري ايشان خيلي نوشته شده كل ما جاء منه شيء هر چيز جديدي كه مي آيد اين جري دارد نسبت به او آيه قرآن لذا كهنه نمي شود آيه هر آيه اي دائما حتي حالا ايشان در اينجا توضيح مي دهدكه اگر يك جايي در رابطه با حضرات معصومين فرمايش فرموده يا يك جايي در رابطه با كفار آيه نازل شده شأن نزول معلوم است اينجاها هيچگاه شخص مورد نظر اول نيست بلكه آنچه كه مورد نظر اول است آن حقيقت ايمان و حقيقت كفر است چون حقيقت ايمان و حقيقت كفر منظور است چون اينگونه است پس هر كسي به هر مقداري از اين ايمان دارد مصداق اين آيه است هر كسي مقداري از كفر دارد مصداق است منتها مراتبي از مصداق است مصداق تام مي شود كسي كه تاما اين حقيقت ايماني را دارد و مصداق كفر مي شود كسي كه تاما اين حقيقت كفر را دارداين مي شود مصداق اتم اما بقيه مصاديق هستند لذا هر آيه اي كه مي بيني حتي در ابولهب نازل شده نازل به شخص نيست در عين اين كه ابولهب منظور است متوقف بر شخص نيست اگر بگويي متوقف بر شخص ناظر نگويي متوقف نيست بلكه اين شخص به عنوان يك صفت وجودي لذا قرآن تمام آيات صفات را مورد خطاب قرار داده در اينجا هر چند اين صفات را در ضمن اشخاص چرا چون مصاديق را مي خواهد بيان كند مفهومي نمي خواهد بيان كند اما هيچ كسي در شخص متوقف نشود شخص را به خاطر تجلي اين صفت اين بحثي است كه در اينجا ايشان مي فرمايد كه اين بحث هم مي فرمايد كه شايد صدها روايت هم راجع به اين آمده ما ديگر تك تك اينها را بعدا انجام ميدهيم مي فرمايد و ان مدح النازل وسط عبارت وسطي و ان المدح النازل في حق افراد من المؤمنين او ذم النازل في حق آخرين معلل بوجود صفات فيهم اينها معلل بصفات در آنها است نه بخاطر شخص چون بخاطر صفات معلل است العلة تعمم و تخصص العلة تعمم و تخصص هر جا علت باشد آيه هست هر جا علت نباشد آيه نيست چون علت برمي گشت به خاطر آن صفتي كه در وجود اين است پس علت تعمم اين آيه نسبت به همه افراد كه اين صفت در آن است لذا مي فرمايد كه لا يمكن قصرهما علي شخص مورد نزول مع وجود عين و تلك صفات في قوم آخر بعد اينها و هكذا والقرآن ايضا دلالت بر اين مسئله مي كند كه جري دارد آيات ديگري كه بر اين مسئله دلالت مي كند

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته